فصلنامه حقوق اداری (علمی - پژوهشی)
سال هفتم، شماره ۲۰، پائیز ۱۳۹۸

قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری از منظر استانداردهای عام و فراگیر دادرسی منصفانه

مجتبی همتی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۸

چکیده

تصمیمات و اقدامات نهادها و مقامات عمومی می‌تواند آثار بزرگ بر زندگی افراد از نظر مادی و معنوی داشته باشد. موضوعی که دادرسی منصفانه اداری را برای اعتراض به آنها ناگزیر می‌سازد. در صورتی که دادرسی از یک سری استانداردها تبعیت کند؛ واجد وصف دادرسی منصفانه خواهد بود. این استانداردها یا عام و فراگیر هستند یا استانداردهای خاص دادرسی. در این مقاله، تاکید بر استانداردهای عام و فراگیر دادرسی منصفانه است که قابل اعمال به همه مراحل دعاوی اداری است. بر این اساس، سوالات این تحقیق که به صورت توصیفی – تحلیلی به آنها می‌پردازد عبارتند از: چه اصول و ضوابط عامی برای دادرسی منصفانه وجود دارد؟ این استانداردها و ضوابط تا چه حد در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری تامین و تضمین شده‌اند؟ استماع منصفانه، استقلال دادگاهها/ دیوانها، رسیدگی علنی و جبران‌های موثر از جمله استانداردهای عام هستند که تحقق آنها در نظام عدالت اداری ایران، نیازمند بازنگری مواد ۲، ۱۰ و ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری است.

کلیدواژگان: قانون دیوان عدالت اداری، دادرسی منصفانه، استانداردهای عام دادرسی و نظام حقوقی ایران.

۱. استادیار گروه حقوق عمومی و بین الملل دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری
m. gmail@mhemmati1358@gmail.com

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

مقدمه

دادرسی اداری را معمولا به دو قسم دادرسی اداری عام و دادرسی اداری اختصاصی تقسیم‌بندی می‌کنند. اگرچه در کشورهای دارای نظام حقوق عرفی و در راس آنها کشور انگلیس، دادرسی اداری به مفهوم تفکیک یافته آن از دادرسی قضایی همانند کشور فرانسه وجود ندارد؛ ولی دادرسی اختصاصی اداری به عنوان ضرورت اجتناب‌ناپذیر ناشی از دخالت گسترده دولت در عرصه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی جوامع کنونی، تقریبا در تمامی نظامهای حقوقی و کشورهای مختلف جهان یافت می‌شود (رستمی،آقایی و لطفی،۱۳۸۸، پیشگفتار)؛ از این‌رو، دادرسی اداری یکی از حوزه‌های مهم و جدید دادرسی است که به دلیل ماهیت خاص خود و تحولات در اندازه و قلمروی فعالیت‌های دولت از یک طرف و دگرگونی روابط بین شهروندان و حکومت، مستقل از دو حوزه سنتی دادرسی مدنی و کیفری نمایان شده و به طیفی از مسائل دامن زده است؛ از جمله این مباحث: مفهوم نظام عدالت اداری، مراجع اداری، اعمال اداری، دعاوی اداری، دادرسی منصفانه اداری و استانداردهای آن می‌باشد.

مرجع اداری به سازمانهایی اشاره دارد که بخشی از واحدهای مرکزی (مثل وزارتخانه)، منطقه‌ای یا ایالتی یک دولت فدرال، یا قوه مجریه محلی (مثل شورای شهر و شهرداری) را تشکیل دهد و شامل هر واحد یا شخصی نیز می‌شود که به هر نحوی، اختیارات حقوق عمومی به آنها اعطا شده و به واسطه مجوز قانون، صلاحیت اتخاذ اعمال اداری را دارد و دعاوی اداری به فرایند: تقدیم، رسیدگی و تصمیم‌گیری پرونده‌های حقوقی توسط دادگاهها و دیوانهای اداری اشاره دارد(ODIHR, 2013: 21) . موضوع دعاوی اداری، اعمال اداری است که به اعمال حقوقی و مادی[1] مراجع اداری اشاره دارد که در مقام اعمال اقتدار عمومی اتخاذ شده و می‌تواند حقوق، آزادیها و منافع اشخاص حقیقی و حقوقی را تحت تاثیر قرار دهد (همتی،۱۳۹۵ب: ۲۴۷). تصمیمات و اقدامات نهادها و مقامات عمومی می‌تواند آثار بزرگی بر زندگی افراد از نظر مادی و معنوی داشته باشد؛ بنابراین حق شهروندان است که آن تصمیمات و اقدامات را بر مبنای غیرقانونی بودن، غیرعقلانی بودن و عدم‌تناسب (به‌عنوان دلایل ماهوی نظارت قضایی) یا به لحاظ رویه‌ای، نادرست بودن (دلیل شکلی

1 . Legal and physical acts

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

نظارت قضایی) به چالش بکشند (Barnett,2016:639- 690). به عبارتی، هدف و غایت نهایی عدالت اداری این است که تصمیمات نهادها و مراجع مختلف دولتی و عمومی نزد کسانی که از آن تأثیر می‌پذیرند؛ مشروع و قابل قبول باشد (رستمی و رنجبر،۱۳۹۳ :۱۲۰).

نظام عدالت اداری، بخشی از نظام عدالت در هر کشوری است . نظام عدالت را می‌توان به کیفری، مدنی و اداری تقسیم کرد؛ اما نکته اساسی این است که عدالت در درون هریک از این نظامها تنها از طریق دادگاهها تأمین نمی‌شود؛ بلکه دامنه‌ای از سازوکارها و نهادهای به‌هم پیوسته در این کار نقش و سهم دارند (رستمی و رنجبر،۱۳۹۳ :۱۱۸). نظام عدالت اداری به نظام دادگاهها و دیوانهایی اشاره دارد که اعمال‌کننده صلاحیت بر دعاوی مربوط به مدیریت عمومی هستند. یک نظام عدالت اداری خوب باید:

ـ برای ارباب‌رجوع و نیازهای آنها اولویت قائل شود و با آنها در همه حال با انصاف و احترام رفتار نماید. (اصل اول)

ـ به مردم اجازه و توانایی به‌چالش کشیدن تصمیمات و مطالبه جبران از طریق طی کردن آیین‌هایی که مستقل، شفاف و متناسب با موضوع مربوطه است را بدهد. (اصل دوم)

ـ دانش و آگاهی مردم را ارتقاء داده و آنها را در حل سریع و جامع مشکلات توانمند سازد. (اصل سوم)

ـ منتهی به نتایج مستدل، قانونی و بهنگام گردد. (اصل چهارم)

ـ منطقی و سازگار باشد. (اصل پنجم)

ـ متناسب، کارآمد و اثربخش عمل نماید. (اصل ششم)

ـ بالاترین استانداردهای رفتاری را دریافت کند و از تجربه بهره برده و مدام آنها را ارتقاء دهد. (اصل هفتم)

(AJTC,2010,13).

استانداردهای دادرسی، آن دسته از اصول و آیین دادرسی هستند که مفاهیم اصلی عدالت را در حل‌وفصل اختلافات تبیین می‌نمایند (پوراستاد، ۱۳۸۷: ۱۳). مفهوم دادرسی منصفانه یکی از بنیان‌های حاکمیت قانون است. حق بر دادرسی منصفانه، منشا مشترک فلسفی و حلقه اتصال حاکمیت قانون و حقوق بشر است (اسمیت، ۱۳۸۸: ۳۰۵).

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

استانداردهای دادرسی منصفانه را به دو دسته تقسیم می‌کنند: استانداردهای عام و فراگیر دادرسی منصفانه و استانداردهای خاص دادرسی منصفانه. در این مقاله، تاکید بر مهم‌ترین و بنیادی‌ترین ضوابط و استانداردهای عام و فراگیر دادرسی منصفانه است که قابل اعمال به همه مراحل دعاوی اداری است. بر این اساس، سوالات این تحقیق عبارتند از: چه اصول و ضوابط عامی برای دادرسی منصفانه وجود دارد؟ این استانداردها و ضوابط تا چه حد در قانون تشکیلات و آیین دادرسی عدالت اداری ایران تامین و تضمین شده‌اند؟

در ادبیات مربوط به دادرسی منصفانه در کشورمان، معمولا به صورت کلی، اصول و ضوابط عام دادرسی منصفانه بحث و بررسی شده است؛ اما به صورت دقیق‌تر، اینکه چه استانداردهایی در همه مراحل دادرسی قابل اعمال است و چه استانداردهایی بر مراحل خاص دادرسی مربوط است[۱] و اینکه این استانداردها با دادرسی اداری چه ارتباطی دارند و در نظام حقوقی ما چه میزان محقق شده‌اند به صورت نظام‌مند بحث نشده است. هدف این مقاله، پرداختن به استانداردهای عام دادرسی منصفانه اداری (که قابل اعمال به همه مراحل دعاوی اداری است) به لحاظ مفهومی و میزان تحقق و آسیب‌های آنها در نظام حقوقی ایران است که طی چهار مبحث: ۱) حق بر استماع منصفانه، ۲) استقلال و بی‌طرفی دادگاهها و دیوانها،۳) استماع/ رسیدگی علنی و ۴) جبران موثر بررسی می‌گردد.

۱. حق بر استماع منصفانه

قاعده « لزوم استماع اظهارات هر دو طرف دعوا» در قلمروی دادرسی اداری اقتضا دارد اشخاصی که در معرض تضرر از یک تصمیم یا اقدام اداری قرار می‌گیرند؛ حق اطلاع یافتن از ادعاهای مطرح شده علیه خویش و فرصتی منصفانه برای پاسخگویی به آنها قبل از اتخاذ تصمیم نهایی را داشته باشند (حیدری،۱۳۹۶: ۹۰). ضرورت استماع اظهارات هر دو طرف دعوا یا حق بر استماع شدن قبل از اتخاذ تصمیم، در حقوق اداری فرانسه و انگلستان پذیرفته شده است (هداوند، ۱۳۸۹ :۷۰۳).

---

۱. برای اولین بار در سال ۱۳۹۵ در نشریه پژوهش حقوق عمومی (شماره ۵۵)، مقاله‌ای راجع به استانداردهای خاص دادرسی منصفانه چاپ شد که مقاله حاضر با پرداختن به استانداردهای عام دادرسی منصفانه می‌تواند مکمل آن مقاله باشد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

مهم‌ترین توجیه نظری برای استماع، حق بر رفتار منصفانه است، با ایـن حـال مزایـای دیگـری نظیـر تضمین نتایج درست و کاهش اشتباهات، متصور است (فلاح زاده،۱۳۹۲: ۲۰۲). حق بر استماع منصفانه در دعاوی اداری از استانداردهای دادرسی منصفانه بین‌المللی و منطقه‌ای سرچشمه می‌گیرد که هم به عنوان یک حق بشری ذاتی و هم به عنوان یک ویژگی کلیدی حاکمیت قانون در مدیریت عمومی مطرح است. بند (۱) ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در مقام بیان یک حق بنیادین، تصریح می‌کند که همه افراد باید نزد دادگاهها و دیوانها برابر باشند و در تصمیم‌گیری راجع به حقوق و تعهدات در یک دادرسی قانونی، هر کس حق بر استماع منصفانه و علنی توسط یک دادگاه یا دیوان صالح، مستقل و بی‌طرفی که به موجب قانون ایجاد شده است را دارد. از نظر کمیته حقوق بشر ملل متحد، تعریف «تصمیم‌گیری راجع به حقوق و تعهدات در یک دادرسی قانونی» مبتنی بر ماهیت حق مربوطه است و وضعیت یکی از طرفین یا دادگاه خاصی که نظام حقوقی داخلی برای تصمیم‌گیری راجع به حق خاص پیش‌بینی کرده است مدنظر نیست.[۱] این بدان معناست که موضوعات حقوق اداری، در اصل در حوزه و قلمرو بند (۱) ماده ۱۴ میثاق قرار می‌گیرد. مثال‌هایی از موضوعات حقوق اداری که تحت پوشش بند (۱) قرار می‌گیرد شامل خاتمه دادن به استخدام مستخدم عمومی به دلایلی غیر از دلایل انضباطی،[۲] تصمیم‌گیری راجع به مقرری‌های تامین اجتماعی[۳] و آیین‌های مربوط به استفاده از زمین‌های عمومی است.[۴]

قانون اساسی در اصول گوناگون به‌ویژه در فصل سوم، حقوق متعددی را برای شهروندان قائل شده و احترام به حقوق و آزادیهای همگان در زمینه‌های مختلف را لازم‌الرعایه دانسته است. از آنجا که وظیفه قوه قضاییه، احیای حقوق عامه و گسترش عدالت

1 . General Comment No. 32, on 'Article 14: Right to equality before the court and tribunals and the right to a fair trial', United Nations Human Rights Committee, note 42, section III; Perterer v Austria, HRC Communication 1015/2001, UN Doc CCPR/C/81/D/1015/2001, 20 July 2004, para 9. 2.

2. Casanovas v France, HRC Communication 441/1990, UN Doc CCPR/C/51/D/441/1990, 26 July 1994.

3. Garcia Pons v Spain, HRC Communication 454/1991, UN Doc CCPR/C/55/D/454/1991, 1995.

4. Äärelä and Näkkäläjärvi v Finland, HRC Communication 779/1997, UN Doc CCPR/ C/73/D/779/1997, 24 October 2001.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

و آزادی‌های مشروع[۱] است؛ تضمین حقوق مذکور برعهده این نهاد می‌باشد. در این ارتباط،«دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظوردادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را دردسترس داشته باشند...» (اصل ۳۴)؛ تا بدین‌وسیله قادر به احیای حقوق و آزادی‌های مخدوش یا از دست‌رفته خویش باشد. دستگاههای اداری، در اعمال قدرت خود با اختیارات گوناگون و محدود کننده‌ای که نسبت به شهروندان دارند؛ ممکن است عرصه را به حقوق و آزادی‌های مردم تنگ کنند. حاکمیت قانون و مسئولیت زمامداران از جمله مبانی ساختاری نظام‌های مردمی است که دستگاهها و مقامات اداری را موظف به تبعیت از قانون می‌کند و در صورت تخلف از قوانین حاکم که به‌نوعی توسط پارلمان مردمی، همراه با شناسایی و رعایت حقوق طبیعی مردم تدوین شده، می‌تواند نقطه امیدی باشد که با نظارت قضایی ویژه بر اعمال اداری، این حقوق را تضمین کند (هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۴۱). در این ارتباط، اصل ۱۷۳ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین نامه های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام «دیوان عدالت اداری» زیر نظر رئیس قوه قضاییه تأسیس می‌گردد. حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین می‌کند.»

پیش‌شرط یا اولین گام حق استماع منصفانه، دسترسی به دادگستری است؛ اما ماده ۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی اداری دیوان عدالت اداری، اصل تمرکزگرایی دیوان عدالت اداری در تهران را مقرر کرده است که این سازوکار قانونی با توجه به قلمروی گسترده کشور ایران، عدالت سرزمینی را به‌شدت تضعیف می‌کند و هرچند در ماده ۶ دفاتر اداری دیوان در مراکز استانها پیش‌بینی شده است؛ اما این دفاتر، دادگاه نیستند و دسترسی به دادگاه به مفهوم دسترسی به دادگاه صالح به حل و فصل منصفانه دعاوی می‌باشد.

از این‌رو هم اقتضائات حق دسترسی به دادگستری / عدالت اداری و هم اقتضائات اصل ۳۴ قانون اساسی ایجاب می‌کند که ساختار نظام عدالت اداری همانند دادگاههای عمومی در سه سطح (بدوی،تجدیدنظر و عالی) ایجاد شوند تا هم دسترسی فیزیکی به آنها راحت‌تر شود

---

۱. اصل ۱۵۶ قانون اساسی

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

و هم به واسطه همین دسترسی و تمرکززدایی نظام دادرسی اداری، استماع شفاهی احیا و عملی شود (همتی،۱۳۹۵ الف: ۱۱۰).

۲) استقلال و بی‌طرفی دادگاهها و دیوانها

دعاوی حقوق اداری می‌تواند هم در دادگاههای اداری تخصصی و هم در دادگاههای عمومی دارای صلاحیت رسیدگی به دعاوی اداری رسیدگی شود. فارغ از ساختار و نحوه سازماندهی نظام قضایی، بر اساس استانداردهای جهانی و منطقه‌ای، برخی الزامات دادرسی منصفانه بایستی محقق شود. استقلال و بی‌طرفی دادگاه یا دیوان، پایه اصلی حق استماع منصفانه است. اصول استقلال و بی‌طرفی مراجع قضایی از مهم‌ترین مبانی نیل به یک دادرسی عادلانه و تامین حقوق شهروندان در جریان دادرسی هستند که تنها از خلال آنها می‌توان به وجود قوه قضاییه و قضاتی عدالت‌پیشه و حق‌مدار امید داشت (ویژه و محمدی:۱۳۹۷: ۲۸۳).

۱-۲. استقلال دادگاهها و دیوانها

استقلال قوه قضاییه و قضات در اسناد متعدد جهانی و منطقه‌ای عام و خاص مورد شناسایی قرار گرفته است. از جمله این اسناد می‌توان به ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی، سیاسی؛ بند ۱ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، اصول بنگلر و نیز اصول اساسی سازمان ملل در مورد استقلال قوه قضاییه اشاره کرد (ر.ک: ویژه و محمدی:۱۳۹۷). استقلال دستگاه قضایی، پیش‌شرط تضمین یک فرایند قضایی منصفانه و به دور از نفوذ ناروا است. استقلال قضایی وقتی است که قضات، در نظام دادرسی، صرفاً براساس موازین قانونی و دستورات وجدانی خود، به دور از هرگونه نفوذ یا فشار بیرونی و درونی مبادرت به صدور حکم نماید (هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۹۵). مفهوم استقلال دیوانها/دادگاهها دربرگیرنده بررسی ساختاری تضمینات قانونی و سازمانی در برابر مداخله سایر قوای حکومتی در امور قضایی است (Dovydas, Vitkauskas and Grigoriy, Dikov, 2012: p.40.).

استقلال قضایی، مزیت یا امتیاز شخصی قاضی نیست بلکه جزء لاینفک هر منصب قضایی است تا قاضی را قادر سازد که در مورد یک اختلاف از روی صداقت و بی‌طرفی، بر مبنای قانون و ادله، بدون فشار یا اعمال نفوذ بیرونی و بدون ترس از مداخله هیچ فردی

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

قضاوت نماید. استقلال قضایی هم به استقلال: فردی و هم سازمانی اشاره دارد که لازمه تصمیم‌گیری است. استقلال قضایی هم یک حالت ذهنی است که مربوط به استقلال قاضی است و هم یک مجموعه ترتیبات سازمانی و اجرایی که مربوط به تعریف روابط بین دستگاه قضایی و سایر نهادها، مخصوصا قوای دیگراست (شاه‌حیدری و همتی، ۱۳۸۹: ۵۴ـ۵۳). نهاد قضایی هر کشور باید از دیگر نهادهای حکومتی مستقل باشد . استقلال قضایی باید توسط دولت تضمین و در قانون اساسی منعکس شود. احترام به استقلال قوۀ قضائیه تعهد و تکلیف هر دولتی است.[1] برای اینکه ثابت شود آیا یک دستگاه قضایی می‌تواند مستقل از دیگر قوای حکومتی تلقی گردد؛ دادگاه اروپایی حقوق بشر چهار معیار نحوه انتصاب اعضای آن، دوره تصدی آنها، شرایط خدمت آنها، وجود تضمینات در برابر فشارهای بیرونی و این موضوع که آیا دادگاه نمودی از استقلال را ارائه می‌دهد را مورد توجه قرار داده است (Council of Europe/European Court of Human Rights, 2014: 16). سه شرط حداقلی برای استقلال قضایی عبارتند از: ۱ـ امنیت شغلی ۲ـ امنیت مالی ۳ـ استقلال سازمانی (استقلال در خصوص موضوعات اداری که مستقیما مربوط به انجام وظیفه قضایی است) (شاه‌حیدری و همتی، ۱۳۸۹: ۵۵). استقلال قضایی مخصوصا در زمینه عدالت اداری، همچنین پیش‌شرطی برای پاسخگو نگه‌داشتن حکومت در قبال اعمال و تصمیمات اتخاذ شده علیه اشخاص خصوصی است که می‌تواند بهره‌مندی آنها از حقوق و آزادیهای بنیادین را تحت تاثیر قرار دهد. در هر دو نوع دادگاه، یعنی در دادگاههای اداری تخصصی و دادگاههای عمومی با صلاحیت رسیدگی به دعاوی اداری، قضات بایستی از تضمینات مربوط به استقلال آنها همانند امنیت شغلی،[2] عدم عزل[3] و عدم انتقال[4] برخوردار شوند (ODIHR, 2013: 38- 39).

با توجه به ابعاد تشکیلاتی و رفتاری استقلال قوه قضائیه، استقلال تشکیلاتی در اصول ۵۷ و ۱۵۶ قانون اساسی تصریح شده است. به‌عنوان مثال، اصل ۱۶۴ قانون اساسی

1 . Basic Principles on the Independence of the Judiciary, Adopted by the Seventh United Nations Congress on the prevention of Crime and the Treatment of Offenders held at Milan from 26 August to 6 September 1985.
2. Security of tenure
3. Non- removability
4. Non- transferability

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]
[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

تضمین‌کننده استقلال درون‌قوه‌ای و ذیل اصل ۵۷ قانون اساسی که قوا را مستقل از هم‌دانسته، تضمین‌کننده استقلال برون قوه‌ای قاضی و اصل ۱۶۶، بیان‌کننده معیار تصمیم‌گیری اوست که فارغ از حب و بغض، روابط و منافع فردی و مسائل غیرمرتبط با پرونده بر اساس ادله و استدلال صحیح اقدام به اتخاذ تصمیم نماید و ضمانت اجرای آن هم اصل ۱۷۱ قانون اساسی مبنی بر ضامن‌بودن قاضی در صورت تقصیر و یا اشتباه وی و نیز ماده ۱۵ قانون نظارت بر رفتار قضات است که عدم‌رعایت اصل ۱۶۶ به موجب این ماده از موجبات تخلف انتظامی است. با توجه به اصول ۱۵۶ و ۱۵۷ قانون اساسی، استقلال قاضی؛ مطلق است؛ اما استقلال دستگاه قضایی نسبی است؛ البته استقلال مطلق قاضی ایجاب می‌کند که ارتباطی با سایر دستگاهها نداشته باشد و متاثر از آنها نباشد. استقلال دستگاه قضایی در قانون و استقلال قاضی در قانون و شرع پیش‌بینی شده و موافق با ارزش استقلال قضایی منعکس شده در اصول بنگلر است؛ ولی این موضوع عاری از انتقاد نیست. برخی موضوعات نظیر فقدان استقلال مالی دستگاه قضایی، نحوه تصویب لوایح قضایی، استفاده از نیروی قوه مجریه باعنوان ضابطان قضایی، وضعیت این قوه را آسیب‌پذیر می‌سازد (صادقی،۱۳۹۰: ۲۵- ۲۴).

۲-۲. بی‌طرفی دادگاهها و دیوانها

رعایت اصل بی‌طرفی و پرهیز از هرگونه رفتار جانبدارانه از لوازم دادرسی عادلانه است .قاضی باید در کمال بی‌غرضی و به دور از هرگونه پیشداوری و جانبداری به قضاوت پرداخته، تمایلات و گرایشهای مذهبی، قومی، نژادی، سیاسی و امثال آن را در امر قضاوت داخل نکند) فتحی و دادیار،۱۳۹۲: ۱۲۹). در اصل بی‌طرفی، ما به دنبال کاوش پیرامون استقلال دادگاه در برابر طرفین دعوی هستیم. وجود حتی یک قاضی جانبدار در هیات رسیدگی‌کننده می‌تواند منجر به نقض شرط بی‌طرفی گردد؛ حتی اگر هیچ دلیلی برای شک نسبت به بی‌طرفی قضات یا اکثریت قضات وجود نداشته باشد (Dovydas, Vitkauskas and Grigoriy, Dikov,2012: 40). اصل بی‌طرفی مشتمل بر دو مفهوم اصلی دانسته می‌شود :۱.بی‌طرفی ذهنی (درونی) و ۲. بی‌طرفی عینی (بیرونی). بی‌طرفی ذهنی یا درونی عبارت است از: ضرورتِ پاکی و بی‌طرفی ذهن قاضی که به موجب آن قاضی باید بدون هیچ اِعمال‌نظر یا سلیقهٔ شخصی به بررسی ماهوی پرونده بپردازد (ویژه و محمدی،۱۳۹۷: ۲۹۷).

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

در مورد بعد اول، عدم پیش‌داوری قاضی یا شخص رسیدگی‌کننده به نفع یکی از طرفین دعوی فرض است. در واقع، فرض وجود بی‌طرفی شخصی یا فردی، اصلی است که فقط در صورت وجود دلیل مخالف قابل خدشه یا رد است (یاوری،۱۳۸۳: ۲۷۸). بی‌طرفی[1] به بی‌نظری[2] (حالت ذهنی) قاضی هنگام ارزیابی ارزش استدلال‌ها و ادله یک پرونده و نیز صدور تصمیم و رای اشاره دارد. به عبارتی، قاعده بی‌طرفی اقتضا دارد که هیچ کسی نتواند در حدودی که خود یا بستگانش ذینفع هستند قاضی باشد؛ بنابراین از آنجا که چنین شخصی بالقوه در معرض طرفداری و قضاوت جانبدارانه و غیرمنصفانه در جهت حمایت از منافع و امیال شخصی‌اش اعم از منافع و امیال مالی، سیاسی و حتی فکری و ایدئولوژیک است؛ عدالت اقتضا می‌کند که نتواند در چنین دعوایی نقش قاضی را داشته باشد. پیامد مهم دیگر این اصل آن است که یک مقام و فرد نمی‌تواند همزمان به عنوان دادستان و قاضی عمل کند (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸: ۲۲۳ـ۲۲۲). این امر در بند ۲ ماده ۴۱ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نیز مورد تاکید قرار گرفته است. بی‌طرفی عینی یا خارجی بر این عقیده استوار است که عدالت نه فقط باید اجرا شود؛ بلکه باید اجرا شدن آن دیده شود. این امر ضامن اعتماد عموم مردم در یک جامعه دموکراتیک به دستگاه قضا است (ویژه و محمدی،۱۳۹۷: ۲۹۸).

درخصوص بی‌طرفی عینی یا عملی آنچه بیشتر ملاک عمل قرار می‌گیرد؛ ظواهر و قرائنی است که ناظر بر وجود یا عدم وجود سازمان و ساختار مستقل مرجع رسیدگی است؛ مانند اینکه مرجع رسیدگی خود مرجع صادرکننده حکم مورد اعتراض باشد و یا مرجع رسیدگی، دارای وابستگی سازمانی باشد (یاوری، ۱۳۸۳: ۲۷۹). بی‌طرفی در ارتباط با قاضی رسیدگی‌کننده به موضوعات حقوق اداری به صورت خاصی اهمیت اساسی دارد. قاضی‌ای که خود کارمند عمومی است ملزم به حل اختلافات مربوط به نهادهای عمومی است؛ بنابراین یک قاضی با استقلال ناقص (به‌خاطر نظام انتصاب، نظام شغلی و انتظامی، استقلال مالی و غیره)، در صورتی که دولت طرف دعوی باشد؛ کمتر می‌تواند بی‌طرف باشد. شرط و الزام بی‌طرفی دو ویژگی دارد: اول اینکه، قاضی اجازه ندهد رأی آنها به واسطه جانبداری یا تعصب فردی تحت‌تاثیر قرار گیرد (بی‌طرفی ذهنی) و دوم اینکه، دادگاه و دیوان بایستی از

1. Impartiality
2. Objectivity of a judge

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

منظر یک ناظر بی‌طرف این‌گونه به نظر برسد (بی‌طرفی عینی). بی‌طرفی ذهنی بایستی مفروض گرفته شود؛ مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. (شاه حیدری و همتی، ۱۳۸۹: ۷۲).

عبارت خروج از بی‌طرفی مندرج در بندهای ۴ و ۵ ماده ۱۷ قانون نظارت بر رفتار قضات، به عنوان تمهیدی برای جلوگیری از خروج قاضی از بی‌طرفی شامل فرایند دادرسی، صدور حکم و اجراست.در ماده ۱۲۲ قانون دیوان، موارد رد دادرس به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع شده است. عمده حمایت قانونی جهت رعایت این اصل، پیش‌بینی موارد رد دادرس در ماده ۹۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی) است. ماده ۹۱ آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ در راستای اصل بی‌طرفی چنین مقرر نموده است: دادرس در موارد زیر باید از رسیدگی امتناع نموده و طرفین دعوا نیز می‌توانند او را رد کنند:

الف – قرابت نسبی یا سببیی تا درجه سوم از هر طبقه بین دادرس با یکی از اصحاب دعوا وجود داشته باشد.

ب – دادرس قیم یا مخدوم یکی از طرفین باشد و یا یکی از طرفین مباشر یا متکفل امور دادرس یا همسر او باشد.

ج – دادرس یا همسر یا فرزند او، وارث یکی از اصحاب دعوا باشد.

د – دادرس قبلا در موضوع دعوای اقامه‌شده به عنوان دادرس یا داور یا کارشناس یا گواه، اظهار نظر کرده باشد.

ه – بین دادرس و یکی از طرفین و یا همسر یا فرزند او دعوای حقوقی یا جزایی مطرح باشد و یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد.

و – دادرس یا همسر یا فرزند او دارای نفع شخصی در موضوع مطرح شده باشند.

۳. استماع/ رسیدگی علنی

با توجه به وجود منافع شخصی (برای طرفین دعوی) و منافع عمومی مترتب بر آگاهی عموم از امر دادرسی و این امر که رسیدگی علنی، خود می‌تواند موید و نیز جلوه اعمال عدالت، رعایت انصاف به طور عام و رعایت مجموعه تضمینات مربوط به حق دادرسی منصفانه به طور خاص باشد؛ شاید بتوان تضمین علنی بودن دادرسی را یکی از عناصر بنیادین عدالت و دادگستری؛ همچنین حق بر دادرسی منصفانه به شمار آورد (یاوری، ۱۳۸۳: ۲۸۲). یکی از

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

اجزای اندیشه دادرسی منصفانه، تدبیر سازوکاری برای تضمین کیفی نظارت افکار عمومی است. اجرای عدالت باید مشاهده شود؛ بنابراین تمام فرایند قضایی باید علنی باشد (اسمیت، ۱۳۸۸: ۳۲۴). علنی بودن دادرسی ویژگی‌ای است که فرایند دموکراتیک را در دادرسی ملموس می‌نماید. علنی بودن دادرسی به دو معناست: اول اینکه جریان دعوا و مجادلات اصحاب دعوا اصولا علنی و غیرسری برگزار شود و هر کس بتواند در اتاق دادگاه حاضر شود و از روند دادرسی مطلع گردد (غمامی و محسنی، ۱۳۸۵: ۲۸۲)؛ یعنی در درجه نخست، طرفین اختلاف و اشخاص ذینفع و در درجه بعدی، عموم مردم بتوانند از مسائل و مواد مطرح شده در آن آگاهی بیابند؛ البته صرف ایجاد دادگاه یا مکان برای رسیدگی به دعاوی کافی نیست؛ بلکه برای حضور اشخاص ذینفع و عموم باید امکانات مناسب ارائه شود (رستمی، آقایی و لطفی، ۱۳۸۸: ۳۵). دوم آنکه، رایی که صادر می‌شود؛ در اختیار عموم نهاده شود تا مردم بتوانند از نتیجه کار دستگاه قضایی مطلع گردند و به ارزیابی و مشروعیت آن بپردازند (غمامی و محسنی، ۱۳۸۵: ۲۸۲).

بند یک ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی ـ سیاسی، حق دادرسی علنی در مقام تصمیم‌گیری راجع به حقوق و تعهدات مدنی را تضمین می‌کند. ویژگی عمومی دادرسی/ رسیدگی، شفافیت اقدامات را در فرایند رسیدگی تضمین و یک ضمانت اجرایی مهمی برای منافع فرد و جامعه فراهم می‌سازد. استماع/ رسیدگی علنی، افراد را در برابر اجرای عدالت پشت درهای بسته بدون مداقه و نظارت عمومی حمایت می‌کند. در چارچوب دادخواهی اداری کتبی،[1] یک رسیدگی زمانی می‌تواند علنی باشد که افراد غیر از طرفین دعوی، فرصت دسترسی به پرونده داشته باشند یا زمانی که پرونده در دادگاه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد؛ برای عموم قابل دسترس باشد؛ اما این رسیدگی عمدتا شامل تبادل اسناد بین طرفین و پرسش‌های کوتاه از دادگاه است (ODIHR, 2013: 41).

با این حال، مطابق با اسناد جهانی و منطقه‌ای، مطبوعات و مردم ممکن است از همه یا بخشی از رسیدگی دادگاه به دلایل اخلاق عمومی، نظم عمومی یا امنیت ملی در یک جامعه دموکراتیک منع شوند. دسترسی عموم همچنین می‌تواند جایی که منافع نوجوانان یا زندگی

1 . Written administrative proceedings

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

خصوصی طرفین چنین اقتضا کند یا جایی که علنی بودن ممکن است به اجرای عدالت آسیب بزند؛ تا حدی که در شرایط خاص لازم است محدود گردد.

حق علنی بودن دادرسی‌ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر شده است (اصل ۱۶۵)؛ اما چنین حقی نه در قانون آیین دادرسی مدنی و در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری پیش‌بینی نشده است. به عبارتی از آنجا که دادرسی اداری در دیوان عدالت اداری از طریق دادخواست و تبادل لوایح (مواد ۱۶ و ۳۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری) صورت می‌گیرد؛ علنی بودن دادرسی اداری در نظام حقوق ایران منتفی است و تنها با انتشار کامل آرا (البته با رعایت حریم خصوصی افراد) می‌توان به صورت نسبی این امکان را فراهم کرد (همتی،۱۳۹۵ ب :۲۶۳). از طرف دیگر، چون عموم مردم به آرای دیوان عدالت اداری (با تمام اجزا و البته با حفظ حریم خصوصی) دسترسی ندارند؛ از این‌رو نظارت مردمی بر کیفیت دادرسی اداری و شکل‌گیری فرهنگ دادرسی شفاف، آگاهی‌بخش و مبتنی بر استدلال‌های قوی و مستند به ضوابط صورت نمی‌گیرد و این از خلاهای جدی نظام عدالت اداری در ایران است.

٤. جبران موثر

جبرانها[1] ابزارهایی هستند که بدان وسیله، دادگاهها؛ نهادهای عمومی را ملزم به اجرای قواعد و اصول حقوق اداری می‌نماید. جبرانها، تنظیم‌گرهای مهم رابطه دادگاهها و سایر شاخه‌های حکومت هستند (webley and Samuels,2015:625). اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای، حق بر جبران موثر را تضمین می‌کند. حق جبران موثر، مولفه اساسی دسترسی به دادگستری است. این حق به افراد اجازه می‌دهد تا به دنبال جبران نقض حق‌هایشان باشند. انواع مختلف جبرانها می‌تواند انواع مختلف نقض‌ها را جبران نماید. مهم‌ترین شرط برای جبران، موثر بودن عملی و قانونی است. هیچ شرطی راجع به شکل جبران وجود ندارد و دولتها از برخی صلاحیت‌ها در این زمینه برخوردارند. به‌طور کلی، بر اساس حقوق اتحادیه اروپا؛ جبرانها بایستی با اصل تعادل مطابقت داشته باشند. (European Union Agency for Fundamental Rights and Council of Europe, 2016, : 92.)

1. Remedies

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

در انگلستان دو نوع جبران وجود دارد: ۱.جبرانهای عادی[1] مبتنی بر حقوق خصوصی که عبارتند از: قرار[2]، اظهارنامه[3] و غرامت/خسارت[4]. ۲. جبرانهای ویژه[5] مبتنی بر حقوق عمومی که عبارتند از: ابطال[6]، منع [7]و الزام[8]. هر دو نوع جبرانها (حقوق عمومی و خصوصی) در دعاوی نظارت قضایی[9] قابل اعمال هستند. (Barnett,2016:633). **قرار** به عنوان یکی از جبرانهای عادی سه نوع است: قرار الزام، قرار منع و قرار موقت. **اظهارنامه** به عنوان دومین شکل جبران عادی، اظهار رسمی قانون توسط دادگاه است و نقض آن، به خودی خود، سرپیچی از دستور دادگاه نیست. الزام‌آور نبودن اظهارنامه به عنوان یک جبران حقوق عمومی، یکی از محاسن آن است. از آنجا که اظهارنامه، وضعیت قانونی را رسما اعلام می‌کند با نقش نظارتی حقوق اداری در انگلستان مناسب‌تر است. ضمن اینکه، اظهارنامه، مادامی که در فعالیتهای مراجع عمومی تا حدی که برای تضمین اجرای قانون ضروری است مداخله نکند و از آن حد تجاوز نکند؛ می‌تواند متناسب باشد (webley and Samuels,2015:631-2). **غرامت/ خسارت** را به‌عنوان سومین جبران عادی، خواهان زمانی می‌تواند در دعوای نظارت قضایی ادعا نماید که ثابت کند یک تخلف حقوق خصوصی همانند نقض قرارداد یا مسئولیت مدنی صورت گرفته باشد یا در صورتی که مرجع عمومی، غیرقانونی عمل کرده و حق‌های بنیادین مقرر در قانون حقوق بشر ۱۹۹۸ را نقض کرده باشد. در غیر این‌صورت، برای یک تخلف اداری همانند عدم صلاحیت یا تاخیر در حقوق کامن‌لا، حق دریافت خسارت وجود ندارد و ضرر ناشی از عمل غیرقانونی مرجع عمومی قابل پرداخت نیست. البته ادعای خسارت می‌تواند بر اساس مسئولیت مدنی (و نه نظارت قضایی) یا روش‌های جایگزین ادعای خسارت چون شکایت نزد نهاد غیرقضایی همچون آمبودزمان پارلمانی مطالبه شود؛ هرچند فقدان جبران خسارات مبتنی بر حقوق اداری مورد انتقاد است و صاحب‌نظران کشور انگلستان، اصلاح قوانین و

1 . Ordinary Remedies
2 . Injunction
3 . Declaration
4 . Damages
5 . Prerogative Remedies
6 . Quashing order
7 . Prohibiting order
8 . Mandatory order
9 . Judicial Review Cases

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

مقررات مربوط را پیشنهاد می‌کنند. در ارتباط با جبران خسارات ناشی از نقض حق‌های بنیادین، دادگاههای اداری می‌توانند بر اساس نظارت قضایی، حکم به انواع جبران‌ها از جمله حکم به پرداخت خسارت صادر کنند؛ اما سایر دادگاهها در صورتی می‌توانند در ارتباط با جبران خسارات ناشی از نقض حق‌های بنیادین حکم صادر کنند که صلاحیت داشته باشند؛ مثلا دادگاه‌های صلح، در این‌خصوص صلاحیت ندارند. دادگاهها صلاحیت عام برای صدور حکم به پرداخت خسارت دارند؛ تنها در صورتی که این امر را منصفانه و مناسب بدانند و متقاعد شده باشند که این حکم برای تامین رضایت منصفانه ضروری است؛ اما در تعیین میزان خسارت، باید اصول مقرر توسط دادگاه اروپایی حقوق بشر را اعمال نمایند. هدف این اصول، قراردادن خواهان در وضعیت قبل از وقوع عمل غیرقانونی است (Webley and Samuels,2015:641- 48).

به طور کلی، خساراتی که از فعالیتهای دولت به بار می‌آید بر سه گونه‌اند: لطمه‌های واردشده بر حقوق و آزادیهای بنیادی؛خسارات ناشی از عملکرد ناقص در ارائهٔ خدمات عمومی؛ و خسارات واردشده به واسطه فعالیتهای اقتصادی دولت. یک نظام جامع مسئولیت مدنی علی‌القاعده باید دربرگیرندهٔ عموم لطمه‌ها و زیانهایی باشد که به هر نحو در اثر فعالیتهای دولت (سه قوه)، حتی در مقام اعمال حاکمیت به اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی وارد شده است (رستمی و رنجبر، ۱۲۷:۱۳۹۳). البته جبران همه این خسارتها در صورتی امکان‌پذیر است که صلاحیت دیوانها یا دادگاهها در رسیدگی به دعوای کامل را بپذیریم.دعوای کامل نوعی از دعوای اداری است که در آن دادگاه اداری می‌تواند پس از رسیدگی به موضوع، علاوه بر ابطال عمل اداری، اداره را به جبران خسارت، پرداخت مال، انجام یک اقدام خاص یا اعادهٔ وضع سابق محکوم کند (آقایی طوق،۱۳۹۷ :۱۰۷).

دستور ابطال به عنوان یکی از جبرانهای ویژه یا مبتنی بر حقوق عمومی انگلستان، تصمیمی که قبلا اتخاذ شده است را ابطال می‌کند. هدف دستور ابطال در حقوق اداری مدرن، ابطال تصمیم خارج از اختیار قانونی مرجع عمومی است (Webley and Samuels,2015:637). دعاوی ابطال در اصل نسبت به اعمال اداری یکجانبه اعم از عام و خاص که حقوق افراد را تحت تأثیر نامطلوب قرار می‌دهد؛ مطرح است. بدین ترتیب، اعمال اداری دو جانبه یعنی قراردادها، تنها از طریق اقامهٔ دعوای کامل قابل بررسی است؛

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

مگر در موارد مربوط به قراردادهای به کارگیری افراد که از سال ۱۹۹۸ بدین سو با رأی شورای دولتی می‌تواند مشمول دعاوی ابطال شود؛ همچنین این دعوا علیه عمل اداری است، نه شخص حقوقی اداره . در همین معناست که گفته می‌شود این دعوا ترافعی نیست. در واقع ترافعی نبودن این دعوا بدین معناست که در این دعوا، طرفین به معنایی که در دعاوی دیگر وجود دارد، قابل شناسایی نیستند؛ بلکه تنها یک طرف وجود دارد که علیه یک مصوبه یا تصمیم اداری شکایت کرده و ابطال آن را مطالبه می‌کند (آقایی‌طوق،۱۳۹۷ب :۶).

دستور منع، به عنوان دومین جبران ویژه در انگلستان، مرجع عمومی را در مرحله اولیه از انجام عمل غیرقانونی و تحقق تصمیمات اشتباه باز می‌دارد و **دستور الزام** به عنوان سومین جبران ویژه، برای الزام مرجع عمومی به انجام تکلیف قانونی خود یا اعمال صلاحیت خود مطابق قانون یا بررسی مجدد تصمیم خود بعد از ابطال توسط دادگاه به‌کار می‌رود. درخواست صدور این دستور از دادگاه هم توسط اشخاص خصوصی به طرفیت مرجع عمومی و هم از طرف یک مرجع عمومی به طرفیت یک مرجع عمومی دیگر امکان‌پذیر است. نقض هر کدام از دستورهای ویژه به‌عنوان جبرانهای مبتنی بر حقوق عمومی، سرپیچی از دستور دادگاه محسوب می‌شود (webley and Samuels,2015:637)؛ البته پذیرش جبرانها بر اساس نظارت قضایی، در صلاحیت دادگاه است و دادگاه بسته به شرایط هر پرونده، به جبران مناسب حکم می‌دهد؛ حتی دادگاه می‌تواند در موارد زیر از صدور حکم به جبران خودداری نماید:

- در صورتی که پذیرش آن منجر به اختلال و بی‌نظمی جدی گردد.
- در صورتی که شخص ثالثی به آن استناد کرده و متکی به آن باشد.
- در صورتی که خواهان، مرتکب سوءرفتار شده باشد.
- در صورتی که جبران موثر جایگزین موجود باشد.
- در صورتی که هیچ دلیل مبتنی بر نفع عمومی برای پذیرش یک جبران وجود نداشته باشد و بشدت این امکان وجود داشته باشد که نتیجه در صورت انجام عمل قانونی نیز یکسان باشد (Webley and Samuels,2015:639).

«جبران موثر» به معنای یک ساز و کار اداری و قضایی متناسب و عملی برای بررسی و تصمیم‌گیری راجع به ادعای نقض و تخطی به موجب قانون داخلی می‌باشد. این سازوکار در

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

صورتی که تخطی و نقض توسط افرادی که به عنوان مقام رسمی عمل می‌کنند؛ صورت گیرد نیز قابل اعمال است. حق بر جبران موثر همچنین مستلزم توقف نقض و اجرای اقدامات موقت برای اجتناب از نقض مستمر و فراهم کردن غرامت مناسب نیز هست. با اینکه جبرانها در دعاوی اداری از کشوری به کشور دیگر متفاوت است، برخی از معمول‌ترین آنها عبارتند از:

ـ اعلام بی‌اعتباری کامل یا جزئی یک عمل اداری غیرقانونی؛

ـ تعهد مرجع اداری به اتخاذ عمل اداری مورد درخواست خواهان؛

ـ تعهد مرجع اداری به انجام برخی اعمال به نفع خواهان یا ممنوع بودن مرجع اداری به انجام برخی اعمال علیه خواهان؛

ـ شناسایی (یا اعلام)، اینکه یک رابطه حقوقی وجود دارد یا اینکه عمل اداری مورد اختلاف، بی‌اعتبار و باطل شده است (ODIHR, 2013: 4).

یکی از مشکلات اساسی در رسیدگی دیوان عدالت از جهت حکم به جبران قضایی مربوطه به اقامه دعوای مسئولیت مدنی علیه دولت و نیز دعاوی ناشی از قراردادهای اداری است که مورد اول بر اساس تبصره یک ماده ده قانون تشکیلات و آیین دادرسی اداری، در صلاحیت دیوان عدالت (احراز تخلف) و دادگاهها (تعیین میزان خسارت) است که باعث اطاله دادرسی، نقض حق دادخواهی به واسطه رد دعوی از طرف هر دو مرجع و نهایتا نقض حقوق شهروندی است.

همچنین در ایران به واسطهٔ محدودیت شدید حوزهٔ دعاوی کامل، بخش مهمی از دعاوی مربوط به قراردادهای اداری، نه مشمول دعاوی ابطال و نه مشمول دعاوی کامل قرار می‌گیرد؛ بلکه در دادگاههای عمومی رسیدگی می‌شوند. به عبارت دقیق‌تر، در ایران دعاوی ناشی از قراردادهای اداری در دیوان رسیدگی نمی‌شود و تنها دعاوی مربوط به مقدمات و تشریفات تنظیم قرارداد و نیز دعاوی مربوط به خود قرارداد، در حوزهٔ صلاحیت دیوان عدالت اداری قرار می‌گیرد و به آنها رسیدگی می‌شود (آقایی‌طوق،۱۳۹۷:ب:۸) و عدم قابلیت رسیدگی به دعاوی ناشی از قراردادهای اداری به استناد رأی هیات عمومی دیوان عدالت اداری به شماره ۳۳ مورخ ۱۳۷۵/۲/۲۹صورت می‌گیرد (مولابیگی، ۱۳۹۳: ۳۹).

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

«با توجه به رویکرد کشورهای مختلف از جمله فرانسه، آلمان و اسپانیا به پذیرش دعاوی کامل در دادگاههای اداری و با توجه به اینکه تأکید بسیار زیاد بر دعاوی ابطال مربوط به رویکردهای سنتی حقوق اداری است که از مدتها پیش در فرانسه و برخی کشورهای تأثیرگذار در حال افول است، به نظر می‌رسد حقوق اداری ایران باید به سمت تأکید بیشتر بر دعاوی کامل پیش رود و حداقل همانند فرانسه با واگذاری صلاحیت رسیدگی به دعاوی مربوط به قراردادهای اداری، دعاوی مسئولیت دولت و افزایش اختیارات دیوان عدالت اداری در حل و فصل دعاوی به این رویکرد جدید حقوق اداری، واکنش مثبت نشان دهد. البته روشن است که شناسایی صلاحیت رسیدگی به دعاوی قراردادهای اداری و دعاوی مسئولیت دولت و افزایش اختیارات دیوان در صدور آرا، فراتر از ابطال و الزام، نیازمند تقویت ساختاری و غیرساختاری دیوان عدالت اداری است و در گروی مطالعات بیشتر و دقیق‌تر تجربیات سایر کشورها در این زمینه است (آقایی طوق،۱۳۹۷:۱۰۸).

یکی دیگر از خلأهای نظام عدالت اداری ایران، عدم پیش‌بینی جبرانهای اداری از طریق سازوکارهای بازنگری عمل اداری (تصمیم و اقدام) درون اداره است. همین مساله موجب تراکم پرونده‌های اداری نزد دیوان عدالت اداری به عنوان اصلی‌ترین ضمانت اجرای جبران قضایی است. در صورتی که اگر سازوکار بازنگری درونی که یک مکانیسم اداری است از یک طرف و سازماندهی رسیدگیهای مراجع دادرسی اداری خاص (موسوم به مراجع شبه قضایی) از طریق مقید کردن آنها به اصول عام و خاص دادرسی منصفانه توسط قانون مقرر شود؛ جبرانهای قضایی و اداری به صورت کارامد، اثربخش و مکمل هم عمل می‌کنند.

چالش دیگر پیش‌روی دیوان عدالت، پیش‌بینی نکردن امکان طرح دعوی و درخواست جبران از سوی مراجع عمومی نزد دیوان علیه مراجع عمومی است که موجب صدور آرای متعارض از سوی هر دو نهاد صلاحیت (دیوان عدالت و دادگاهها) در موضوع واحد است که ناشی از رویکرد تفسیر لفظی شورای نگهبان از اصل ۱۷۳ قانون اساسی است.

در دعاوی اداری، یکی از معیارهای مهم جبران موثر، صلاحیت دادگاهها/ دیوانهای اداری و مستثنی‌نشدن دستگاهها و اداراتی است از نظارت قضایی که تصمیم و اقدام آنها بر زندگی، حقوق و تکالیف مردم اثرگذار هستند. این امر به قدرت نظارت قضایی بر اعمال اداری معروف است. در نظام عدالت اداری ایران، در صورتی که تنها قوه مجریه را قابل

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

نظارت قضایی و پاسخگو در برابر تصمیمات و اقدامات خود بدانیم و تصمیمات و اقدامات برخی از نهادها و مقامات عمومی را قابل نظارت از جهت رعایت سلسله مراتب هنجارها (حاکمیت قانون) و رعایت حقوق شهروندان ندانیم؛ هم اصل حاکمیت قانون را از اصلی‌ترین ضمانت اجرای خود محروم کرده‌ایم و هم حق دادخواهی شهروندان را سلب کرده و امنیت حقوقی و قضایی آنها را به خطر انداخته‌ایم؛ بنابراین هم قوانین و هم خود دیوان بایستی حامی و پشتیبان این اصل و ضمانت اجرا باشند.

بر اساس ماده ۱۱ قانون دیوان، در صورتی که تصمیمات و اقدامات موضوع شکایت، موجب تضییع حقوق اشخاص شده باشد؛ شعبه رسیدگی‌کننده، حکم بر نقض رأی یا لغو اثر از تصمیم و اقدام مورد شکایت یا الزام طرف شکایت به اعاده حقوق تضییع شده صادر می‌نماید. پس از صدور حکم و قطعیت آن، مرجع محکومٌ‌علیه علاوه بر اجرای حکم، مکلف به رعایت مفاد آن در تصمیمات و اقدامات بعدی خود در موارد مشابه است.

نتیجه‌گیری

تصمیمات و اقدامات نهادهای عمومی و مقامات آنها می‌تواند آثار بزرگ بر زندگی افراد، چه از نظرمادی و معنوی داشته باشد؛ از این‌رو انتظار اتخاذ سریع و منصفانه تصمیمات درست از آنها وجود دارد؛ درغیر این‌صورت، حق شهروندان است که آن تصمیمات و اقدامات را به چالش بکشند. اولین گام در راستای اعمال این حق شهروندی، دسترسی آنها به دادگاه صالح، مستقل و بی‌طرف است که در این حوزه به دلیل تمرکز دیوان عدالت اداری در تهران، شهروندان از جهت دسترسی آسان، سریع و بدون هزینه به دیوان عدالت اداری با مشکل مواجه می‌شوند و تا این مشکل تمرکزگرایی حل نشود؛ هر اقدام اصلاحی دیگر نیز تحت‌تاثیر این امر قرار گرفته و ناکارامد خواهد بود. تنها در این صورت است که می‌توان انتظار کارامدی، اثربخشی و با نتایج مستدل، قانونی و بهنگام نظام عدالت اداری را داشت و تحقق حق‌استماع منصفانه را شاهد بود که با اصلاح ماده۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری امکان‌پذیر است. مشکل دیگر در این خصوص، خلأ ناشی از عدم پیش‌بینی جبرانهای اداری است که می‌تواند مقدمه و البته مکمل جبرانهای قضایی باشد و لازمه آن، سازماندهی سازوکارهای اداری تجدیدنظر و نیز بهبود و استانداردسازی ترکیب، صلاحیت و عملکرد مراجع دادرسی اداری خاص (موسوم به مراجع شبه قضایی) است. مساله

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

دیگر، توانمندسازی دیوان عدالت اداری از جهت داشتن صلاحیت بر نظارت قضایی بر تصمیم و اقدام نهادها و مقامات عمومی است که عمل آنها، زندگی، حقوق و تکالیف شهروندان را تحت تاثیر قرار می‌دهد اما هیچ نظارت دیگری غیر از همین نظارت قضایی بر آنها متصور نیست که بازنگری در مواد ۱۰ و ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری را ناگزیر می‌سازد؛ به این‌معنا که با اصلاح این دو ماده و توسعه صلاحیت دیوان، مساله دعوای مسئولیت مدنی علیه دولت و دعاوی ناشی از قراردادهای اداری و نیز پذیرش صلاحیت رسیدگی به دعاوی کامل حل می‌شود؛ اما این امکان که دستگاههای عمومی نیز بتوانند در دیوان علیه یک نهاد عمومی دیگر، حل اختلاف و مطالبه جبرانهای مربوطه را درخواست نمایند؛ نیازمند اصلاح قانون اساسی است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

منابع و ماخذ

الف. فارسی

۱. آقایی‌طوق، مسلم (۱۳۹۷ الف)؛ «درآمدی تطبیقی بر ضرورت توسعه دعاوی کامل در حقوق اداری ایران»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، شماره ۲۰

۲. آقایی‌طوق، مسلم (۱۳۹۷ب)؛ «انواع دعاوی اداری در ایران و فرانسه»، فصلنامه دیدگاههای حقوق قضایی، شماره ۸۳.

۳. امیری، محسن و محمدرضا ویژه (۱۳۹۳)؛ «اصول بنیادین ناظر بر تضمین استقلال قضایی در نظام حقوقی ایران با نگاهی به حقوق فرانسه»، فصلنامه مدرس علوم انسانی)پژوهشهای حقوقتطبیقی)، شماره ۸۵.

۴. پوراستاد، مجید (۱۳۸۷)؛ اصول و قواعد آیین دادرسی فراملی (ترجمه)، تهران:انتشارات شهر دانش.

۵. حیدری، سیروس (۱۳۹۶)؛ «اصل تناظر در دادرسی اداری با تاکید بر دادرسی دیوان عدالت اداری»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، شماره۲.

۶. رستمی، ولی، مسلم‌آقایی و حسن لطفی (۱۳۸۸)؛ دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران، تهران: انتشارات دانشکده حقوق دانشگاه تهران.

۷. رستمی، ولی و احمدرنجبر (۱۳۹۳)؛ عدالت اداری: چارچوب مفهومی و سازوکارهای نهادی، دانش حقوق عمومی، شماره۷.

۸. روناک م. اسمیت (۱۳۸۸)؛ قواعد حقوق بین‌المللی بشر، ترجمه فاطمه کیهانلو، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۹. شاه‌حیدری‌پور، محمدعلی و مجتبی همتی (۱۳۸۹)؛ شرح اصول رفتار قضایی (بنگلور)، تهران: خرسندی.

۱۰. صادقی پرشکفتی، مهدیرضا (۱۳۹۰)؛ «تبیین ارزشها در جامعهٔ قضایی ایران در مقایسه با اصول بنگلور»، تعالی حقوق، سال چهارم، شماره‌های ۱۳و۱۴.

۱۱. غمامی، مجید و حسن محسنی (۱۳۸۵)؛ «اصول تضمین‌کنندهٔ عملکرد دموکراتیک در دادرسی و اصول مربوط به ویژگیهای دادرسی مدنی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی،شماره۷۴.

۱۲. فلاح‌زاده، علیمحمد (۱۳۹۲)؛ «تحولات حق استماع در حقوق اداری انگلستان و ایران»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال پانزدهم، شماره ۴۱.

۱۳. قاری سیدفاطمی، سید محمد (۱۳۸۸)؛ حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر دوم: جستارهایی تحلیلی از حق‌ها و آزادی‌ها، تهران: شهردانش.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

۱۴. مولابیگی، غلامرضا (۱۳۹۳)؛ صلاحیت و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات جنگل- جاودانه.
۱۵. هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۴)؛ حقوق بشر و آزادیهای اساسی، تهران: نشر دادگستر.
۱۶. هداوند، مهدی (۱۳۸۹)؛ حقوق اداری تطبیقی، جلد دوم، تهران: انتشارات سمت.
۱۷. همتی، مجتبی (۱۳۹۵ الف)، حق دسترسی به دادگستری در دیوان عدالت اداری با نگاهی به نظرهای شورای نگهبان، فصلنامه دانش حقوق عمومی، سال ۵، شماره۱۶.
۱۸. همتی، مجتبی (۱۳۹۵ ب)؛ تحلیل قانون دیوان عدالت اداری از نظر استانداردهای خاص دادرسی منصفانه، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال۱۹، شماره۵۵.
۱۹. ویژه، محمدرضا و محمدرضا محمدی کشکولی (۱۳۹۷)؛ «اصول بنیادین ناظر بر تضمین اصل بی‌طرفی قضایی در نظام بین‌الملل و حقوق ایران»، فصلنامه دیدگاههای حقوق قضایی، شماره ۸۴.
۲۰. یاوری، اسدالله (۱۳۸۳)؛ «حق برخورداری از دادرسی منصفانه و آیین دادرسی نوین»، فصلنامه حقوق اساسی، شماره ۲.

ب. انگلیسی

1. Administrative Justice and Tribunals Council (AJTC),Principles for Administrative Justice, 2010, available at: http://ajtc.justice.gov.uk/docs/principles_web.pdf
2. Barnett, Hilaire, 2016, Constitutional and Administrative Law, eleventh edition, Routledge.
3. Council of Europe/European Court of Human Rights, 2014, Guide on Article 6 of the Convention – Right to a fair trial. available at: www.echr.coe.int
4. Dovydas, Vitkauskas and Grigoriy, Dikov,2012, Protecting the right to a fair trial under the European Convention on Human Rights, Council of Europe human rights handbooks, Strasbourg, available at: www.coe.int/justice
5. European Union Agency for Fundamental Rights and Council of Europe, 2016,Handbook on European law relating to access to justice, p.92, available at:https://www.echr.coe.int/Documents/Handbook_access_justice_ENG.pdf
6. *Folke Bernadotte Academy (FBA) and Office for Democratic Institutions and Human Rights (*ODIHR),Handbook for

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]

Monitoring Administrative Justice, 2013, available :www.osce.org/odihr

7. General Comment No. 32, on 'Article 14: Right to equality before the court and tribunals and the right to a fair trial', United Nations Human Rights Committee, note 42, section III, , available at: https://www1.umn.edu/humanrts/gencomm/hrcom32.html
8. Webley, Lisa and Samuels, Harriet, 20015, Complete Public Law: Text, Cases and Materials, third edition, Oxford University press.

Cases

1. *Casanovas v France,* HRC Communication 441/1990, UN Doc CCPR/C/51/D/441/1990, 26 July 1994.
2. *Garcia Pons v Spain,* HRC Communication 454/1991, UN Doc CCPR/C/55/D/454/1991, 1995.

Äärelä and Näkkäläjärvi v Finland, HRC Communication 779/1997, UN Doc CCPR/ C/73/D/779/1997, 24 October 2001.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/qjal.7.20.249]